همسایه

به من ایمان نیاورده است
کسی که شب سیر بخوابد
و همسایه‌اش چیزی نخورده باشد.
رسول اکرم (ص)

«همسایه» شرح روایتی از یک زندگی است و ما در هر شماره، یکی از آنها را تصویر می‌کنیم که نیاز به کمک شما دارد تا به نفس کشیدن ادامه دهد.
شما می‌توانید برای کمک به خانواده‌ای که در همسایه به روایت زندگی‌اش پرداخته‌ایم از پیوندهای انتهای صفحه استفاده کنید.
با اسکن رمزینه قرار داده شده یا وارد کردن نشانی اینترنتی می‌توانید نمایه این خانواده را در سایت «سایه» ببینید و کمک نقدی یا غیرنقدی خود را برایشان ارسال کنید.

بچه‌های روستای ده سفید از توابع استان لرستان
در آرزوی داشتن یك مدرسه یك کلاسه‌اند

از رنج و عشق تعلیم

این هفته
در همسایگی ما

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

در تمام مدتی که صفحه همسایه شروع به کار کرده و حدود ۱۶ شماره از آن به چاپ رسیده است این باور برای ما اثبات شده که مردم این سرزمین با هر توان مالی که داشته و در هر شرایط اقتصادی که باشند، در حد توان از کمك به هموطنان و همسایه‌های شان دریغ نمی‌کنند. تا به حال در تمام شماره‌های صفحه همسایه که با همکاری سایت سایه کمك‌های شما عزیزان را به دست نیازمند مورد نظرتان می‌رساند، مواردی از نیازمندی‌های کوچك خانواده‌ها را بیان کرده‌ایم. هر هفته نیاز دو یا سه خانواده از گوشه و کنار کشور را با شما در میان گذاشتیم و صدای همسایه‌ای را به همسایه‌های دیگرش رساندیم و به لطف خدا و همت شما در بیشتر موارد هم مشکل خانواده ذکر شده مرتفع شد. این بار و در این شماره از صفحه همسایه قصد داریم دست به کاری بزرگ‌تر بزنیم و یك نیاز عام‌المنفعه را با شما مطرح کنیم؛ نیاز یك روستا در بخش بیشه استان لرستان به یك مدرسه با حداقل مساحت و حداقل امکانات.
بچه‌های روستای ده سفید بخش بیشه استان لرستان در حال حاضر در یك کانکس مشغول تحصیل هستند. معلم این روستا هر روز برای رسیدن به این روستای صعب‌العبور یك ساعت پیاده‌روی می‌کند که روایت این عشق را از نگاه یکی از جهادگران حاضر در منطقه در گزارش این هفته می‌خوانید.

صفحه همسایه
شماره تماس روزنامه جام جم
داخلی ۱۳۶۲ - ۲۳۰۰۴۰۰۰

معلم عاشق ما را با مدرسه‌اش آشنا کرد

علی حاجوی یکی از جهادگران سایت سایه است که در مسیر محرومیت‌زدایی و کمك به نیازمندان فعالیت می‌کند. با او همکلام شدم که درباره سفرش به استان لرستان و روستای ده سفید سوال کنم. از مدرسه‌ای که فقط صفاتش را شنیده‌ام.
یك کانکس که حداقل امکانات و امنیت را ندارد. یك معلم که هر روز مسیر زیادی را پیاده‌روی می‌کند تا به روستا و مدرسه برسد.
حاجوی می‌گوید اصلا به خاطر شنیدن روایت این عشق تصمیم گرفتیم به روستای ده سفید برویم. ما رفته بودیم استان لرستان برای سرکشی به چند پروژه جهادی و اصلا بنا به رفتن به ده سفید نداشتیم.
مشغول کارمان بودیم که کسی با من تماس گرفت و خودش را معلم روستای ده سفید معرفی کرد. قبل از آن تقریبا هیچ اطلاعاتی از آن منطقه نداشتم. معلم پشت تلفن گفت در روستای ده سفید ۹ دانش آموز دارد که در شرایط بدی مشغول تحصیل هستند. گفت شما که کار جهادی می‌کنید و شنیده‌ام که سامانه‌ای راه انداختید برای ساخت مدرسه و کارهای خیریه عام‌المنفعه، گفتم به شما بگویم بلکه بتوانید برای این بچه‌ها کاری کنید. ما هم نشانی معلم را گرفتیم و بعد از تمام شدن کارمان در استان لرستان، راه افتادیم که با او برویم به روستایی که از آن تعریف می‌کرد.
معلم در صحبت تلفنی‌اش چیزی از این که چطور هر روز خودش را به آن روستا می‌رساند نگفته بود. اما در مسیر متوجه مساله عجیبی شدیم.
معلم اهل و ساکن شهر دورود بود. متوجه شدیم که هر روز با قطار خودش را از دورود به خرم‌آباد می‌رساند و از خرم‌آباد هم به دلیل این که ماشین بین راهی گیرش نمی‌آید، مجبور می‌شود هر روز یك ساعت به طرف بیشه پیاده‌روی کند.
از خرم آباد که گذشتیم بیشتر به این مساله پی بردیم که واقعا ماشین گذری که بخواهد از این مسیر برود کم پیدا می‌شود. هر چه از شهر دورتر می‌شدیم انگار داشتیم از دنیای متمدن فاصله می‌گرفتیم. کم‌کم جاده خاکی می‌شد و بعضی جاها واقعا صعب العبور.
تا جایی که خیلی از جاها مجبور شدیم از ماشین پیاده شویم و ماشین را به سختی از موانع جاده عبور دهیم و دوباره سوار شویم. نکته جالب این که این روستا در نزدیکی آبشار بیشه است و آبشار بیشه از نقاط گردشگری استان محسوب می‌شود و سالانه تعداد قابل توجهی گردشگر به این منطقه می‌آیند که این آبشار را ببینند. به هر حال به هر زحمتی بود خودمان را رساندیم به بخش بیشه و به روستای ده سفید.

مصائب یک مدرسه فلزی

با دیدن وضعیت مدرسه بچه‌های روستا حالمان منقلب شد. این همه عشق به تدریس، این همه عشق به تعلیم و از آن طرف این همه عشق به یادگرفتن، همه و همه در یك کانکس کوچك جمع شده بود. کانکس روی بلندی قرار داشت که معلم می‌گفت مسیر سیلاب است. اگر خدای ناکرده سیل بیاید خاك، زیر کانکس را جارو می‌کند و کانکس واژگون می‌شود.
تمام ۹ دانش آموز این روستا در همین کانکس به تحصیل مشغولند و طبق دستورالعمل‌های مقابله با کرونا؛ ما باید پنجره‌ها را باز نگه داریم اما پنجره این کانکس به طرز اشتباهی طراحی شده که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را باز نگه داشت.
مشکل دیگری که بچه‌ها اینجا با آن با مواجهند این است که برق‌کشی به این کانکس انجام نشده و در حال حاضر این مدرسه فلزی برق ندارد و اگر روزی خورشید مستقیم نتابد یا هوا گرفته و بارانی باشد فضا آن قدر تاریك می‌شود که دیگر نمی‌شود در آن نور چیزی خواند یا نوشت.
حالا با این وضعیت که این کانکس نور درست و مناسبی نداشته و برق هم ندارد که چراغی بشود در آن روشن کرد و در کانکس باید همیشه باز باشد که نور آفتاب بیاید داخل، زمستان‌ها مشکل سرمای استخوان‌سوز این منطقه هم به مشکلات اضافه می‌شود. مشکل سرما با مشکل دری که باید همیشه باز باشد همدستی می‌کند و باز این کانکس حتی برای چند دقیقه نشستن غیرقابل تحمل می‌شود.
تازه اگر بخواهیم از این نکته بگذریم که به هر حال کانکس از جنس فلز است و فلز رسانای خوبی برای سرما و گرماست؛ یعنی حتی اگر در هم بسته باشد، در تابستان نمی‌شود گرمای کانکس را تحمل کرد و در زمستان سرمایش را. تمام تجهیزات گرمایشی این مدرسه فلزی یك بخاری هیزمی است که آن هم مشکلات و خطرات خودش را دارد.

بچه‌های این مدرسه می‌گویند اینجا فقط یك سقف فلزی است که زیرش می‌شود درس خواند. به جز این نمی‌شود اسمش را مدرسه گذاشت. اینجا آبخوری و سرویس بهداشتی ندارد و بچه‌ها مجبورند برای استفاده از سرویس بهداشتی هر بار به خانه‌هاشان برگردند و دوباره به مدرسه بیایند.
مشکل دیگر این است که کانکس در نقطه‌ای از روستا قرار دارد که اطرافش همه خاك و کثیفی و فضولات حیوانی است. نمی‌شود در فضای خارج کانکس بازی کرد.
دانش‌آموز این مدرسه در دوربین بچه‌های جهادی زل می‌زند و می‌گوید: موقع استراحت و زنگ تفریح مجبوریم فقط ۱۰ دقیقه بیرون کانکس بایستیم و دوباره برگردیم داخل، چون به دلیل خاك و کثیفی امکان بازی نیست. اگر بخواهیم اینجا بازی کنیم آن قدر خاکی می‌شویم که دیگر نمی‌توانیم به مدرسه برگردیم. باید برویم خانه و خودمان را تمیز کرده و لباس‌هامان را عوض کنیم و دوباره به مدرسه برگردیم.

حداقل نیاز بچه‌های ده سفید

علی حاجوی می‌گوید این روستا با این که فاصله زیادی تا خرم آباد ندارد اما انگار از نقشه جغرافیا جدا افتاده است. انگار تمام راه‌های مواصلاتی قبل از رسیدن به این روستا تمام می‌شود.
نه راه آهن به اینجا می‌رسد، نه جاده مناسبی دارد که بشود با ماشین راحت رفت و آمد کرد. مردم این روستا همیشه مشکل آب دارند. این مدرسه هم مشکلی است که روی مشکلات آنها اضافه شده است.
حاجوی می‌گوید: من مدرسه سازی‌های زیادی را دیده‌ام. خیلی جاها خودمان به کمك مردم مدرسه ساخته‌ایم. خیلی جاها رفقایمان ساخته‌اند و نتیجه‌اش را دیده‌ایم. اما به این روستا جور دیگری نگاه می‌کنم. من به این روستا طور دیگری امیدوارم.
آن هم به این دلیل که این روستا جدا از بچه‌هایی که به‌شدت پیگیر درس و تحصیل‌اند، معلمی دارد که پیگیر کار بچه‌هاست. خیلی جاها دیده‌ام که برای روستاهای دورافتاده مدرسه ساخته‌اند اما بعد از ساخت به دلیل نبودن معلمی که پای کار باشد مدرسه متروکه افتاده یا کاربری‌اش را از دست داده است. اما این روستا فرق دارد.
معلمی عاشق دارد که حاضر است روزی دو ساعت در رفت و برگشت پیاده روی کند تا به بچه‌های این روستا درس بدهد.
می‌پرسم برای اسکان معلم روستا چه برنامه‌ای دارید؟
جواب می‌دهد که اگر به کمك مردم پول ساخت این مدرسه جمع آوری شود، یك اتاق استراحت هم برای معلم در آن طراحی می‌کنیم که دیگر مجبور نباشد هر روز از شهرش به آن روستا بیاید و برگردد. اتاقی که بتواند چند روز در هفته در آن بماند و هفته‌ای یکی دو بار این مسیر صعب‌العبور را رفت و آمد کند.
در حال حاضر حداقل نیاز بچه‌های روستای ده سفید استان لرستان یك مدرسه یك کلاسه است که تنها یك سقف امن داشته باشد؛ سقفی که آنها را از خطر سیل در امان نگه دارد؛ سقفی که بشود در اطراف آن با خیال راحت بازی کرد و نگران خاکی شدن لباس‌ها نبود.
جمع آوری کمك برای ساخت این مدرسه از طریق سامانه «بسازیم» زیر نظر تیم سایت سایه انجام می‌پذیرد و شما همسایه‌های محترم می‌توانید به هر مقداری که برایتان مقدور است در این کار خیر سهیم شوید. هم‌چنین می‌توانید از طریق همین سایت در جریان شفاف سازی کمك رسانی‌ها و ساخت این مدرسه قرار بگیرید.

برای کمک
به ساخت
این مدرسه
از این پیوند
استفاده کنید

پیگیری

هفته گذشته در صفحه همسایه نیاز دو خانواده تهرانی و زنجانی را به شما همسایه‌های محترم معرفی کرده و تقاضای کمك کردیم. خانواده زنجانی که سرپرست‌شان بیمار بود و سنگین‌وزن و نیازمند یك تشك مواج و خانواده تهرانی که سرپرست‌شان را از دست داده بودند و در پی برآوردن نیازهای اولیه زندگی بودند و نیاز مبرم به یك تخته فرش ۱۲ متری داشتند.
به لطف خدا و همت شما، برای تهیه تشك مواج برای مرد سنگین‌وزن زنجانی مبلغ ۳۰۰ هزار تومان جمع آوری شد که البته خیلی کمتر از قیمت تشك مواج است. اما برای خانواده تهرانی یك تخته فرش از طرف یکی از خیرین محترم اهدا شد که به زودی در اختیارشان قرار خواهد گرفت.